

گله و نفرین حضرت نوح از قومش

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ
در سرگذشت آنها درس عبرتی برای
صاحبان اندیشه بود

در شماره گذشته، قسمتی از قصه عبرت آموز حضرت نوح، از نظر خوانندگان گذشت که با آنهمه صبر و حوصله و گذشت، قومش را دعوت کرد اما آنها آن حضرت را به مبارزه دعوت کردند ولی او بازهم صبر کرد. اما بالاخره زبان به گله گشوده و پس از چراغ سبز خدای بزرگ، آنان را نفرین می کند. اینک دنباله قضیه:

حضرت نوح نبی پس از سالهای متمادی (نهمصد و پنجاه سال) دعوت به سوی حق و شنیدن ناسزاها و سعی و کوشش فراوان که برای افراد عادی قابل تحمل نبود، وقتی سخنانش در قلب آن قوم لجوج و سنگدل اثر نکرد، بازهم بدون چراغ سبز پروردگار متعال دست از تبلیغ خود بر نمی داشت و همچنان به نرمی و محبت و بدور از عصبانیت و تعصب و بدون اینکه نفرین کند، به کار خود ادامه می داد. گرچه به عنوان گله و شکایت به پیشگاه پروردگار احدیت چنین اظهار می داشت:

«... پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم. اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود. و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیمارزی، انگشتان خویش را در گوشهایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند. سپس من آنها را با صدای بلند (به اطاعت فرمان تو) دعوت کردم. سپس آشکارا و نهان (حقیقت توحید و ایمان را) برای آنان بیان داشتم^(۱)».

یأس و نومیدی حضرت نوح

پس از آنهمه صبر و حوصله حضرت نوح که غیر از انبیاء و اوصیاء، هیچکس از عهده آن بر نمی آید، آفریننده جهان به پشتیبانی از پیامبر خود و تسلی خاطر آن حضرت فرمود:

«... جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند، دیگر هیچکس از قوم تو ایمان نخواهد آورد. پس، از کارهایی که می کردند، غمگین مباش^(۲)».

خداوند متعال برای اینکه پیامبر خود را از ایمان نیاوردن قوم خود مطمئن سازد، و برای آرامش قلب حضرت و از غم اینکه مبادا او نفرین کند و اشخاص بی گناه گرفتار شوند، برهاند، با جمله «فلا تبتئس» تسلی می دهد و می فرماید: کسانی که ایمان نیاورده اند هیچ وقت ایمان نخواهند آورد و لازم نیست غصه آنها را بخوری. و اگر احتمال ایمان آوردن آنها بود، پیامبر خدا آنان را نفرین نمی کرد.

۱. «قال رب ائني دعوت قومى ليلاً و نهاراً. فلم يزدتهم دعائى الا فراراً. و ائني كلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابهم فى اذانهم و استغشوا ثيابهم و اصزوا و استكبروا استكباراً. ثم ائني دعوتهم جهاراً. ثم ائني اعلنت لهم و اسررت لهم اسراراً» (سورة نوح، آيات ۴ تا ۹).

۲. «و اوحى الى نوح انه لن يؤمن من قومك الا من قد آمن فلا تبتئس بما كانوا يفعلون» (هود: ۳۶).

مرحوم علامه طباطبائی می فرماید:

«از آیه استفاده می شود که اگر احتمال ایمان داده می شود، عذاب نمی شدند اما وقتی کفر و شرک آنها از طرف خدا ثابت شد، عذاب آنها هم حتمی شد»^(۱).

معلوم می شود که اگر احتمال ایمان می رفت، نه پیامبر درخواست عذاب می کرد و نه خدا آنان را عذاب می کرد. چراکه از جمله «فلا تبئس» چنین بر می آید که حضرت نوح هنوز کاملاً ناامید نشده بود و نگران عاقبت بد قوم خود بود زیرا تبئس به معنای نگرانی و غم و غصه کسی را خوردن است از این رو پروردگار می فرماید دیگر غصه آنها را نخور، هر عذابی از من درخواست می کنی بکن که آنها قابل هدایت نبوده و شایسته عذاب دردناکی هستند.

اینجا بود که وقتی آن حضرت به وسیله وحی الهی یقین کرد که دیگر کسی ایمان نخواهد آورد، کاسه صبرش لبریز شد (که خدا نکند پیامبری بر علیه کسی یا قومی نفرین کند) و آنان را نفرین کرد و از خدای متعال عذابی را که وعده داده بود و خود آنان هم در اثر جهل و نادانی و لجاجت درخواست می کردند، درخواست نمود و عرضه داشت:

رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا. إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا
عِبَادَكَ وَلَا يَلْدُوْا إِلَّا فَاكْرًا كَفَّارًا^(۲).

«پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی نگذار، چراکه اگر آن ها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند».

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۲۳، ذیل آیه ۳۶، سوره هود.

۲. نوح، ۲۶ و ۲۷.